

مجموعه داستان‌های کوتاه

فلانری اوکانر

مترجم: آذر عالی پور



سرشناسه	: اوکانر، فلانری، ۱۹۲۵-۱۹۶۴ م. O'Connor, Flannery
عنوان و نام پدیدآور	: مجموعه داستان‌های کوتاه فلانری اوکانر/ مترجم آذر عالی پور.
مشخصات نشر	: تهران: آموث، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۶۹۶ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۰۵-۲۶-۵
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا
یادداشت نویسی: عنوان اصلی	: The complete stories, [1971].
موضوع	: داستان‌های کوتاه آمریکایی -- قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده	: عالی پور، آذر، ۱۳۲۸، مترجم
رده‌بندی کنگره	: PS۳۵۰۳/ و ۷۱۱۵ ۱۳۹۱
رده‌بندی دیویی	: ۸۱۳/۵۴
شماره‌ی کتابشناسی ملی	: ۲۹۵۸۸۰۲



مجموعه داستان‌های کوتاه

فلانری اوکانر

مترجم: آذر عالی پور

چاپ اول: بهار ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

حروفچینی: شهر

نمونه‌خوانی: مینا فرش‌ای احمدی - رکسانا تقوی

لیتوگرافی و چاپ: ترانه

نشر آموث

تلفن: ۸۸۴۹۰۳۹۲-۸۸۸۲۷۱۴۰

تلفن همراه: ۰۹۳۶۰۳۵۵۴۰۱

پست الکترونیکی: aamout@gmail.com

وب سایت: www.aamout.com

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۱۵	آسایش های خانه
۴۹	انسان خوب چه دیر یاب است
۷۳	ایناک و گوریل
۸۷	بو قلمون
۱۰۷	پوست کن
۱۳۵	جشن پارتیج
۱۷۳	چشم اندازی از جنگل
۲۰۷	چلاق ها اول وارد می شوند
۲۶۷	دایره های در آتش
۲۹۹	رودخانه
۳۲۷	روز قیامت
۳۵۹	زنگی مصنوعی
۳۹۱	شمعدانی
۴۰۹	عاقبت خوش
۴۲۹	قطار
۴۴۵	گربه ی وحشی

۴۵۷	گرینلیف
۴۹۵	لرز دائمی
۵۳۷	محصول
۵۵۳	مرکز پارک
۵۷۵	مکاشفه
۶۰۷	نبرد پایانی با دشمن
۶۲۵	نجات دیگران نجات خویش است
۶۴۳	نباید از مرده‌ها فقیرتر باشی
۶۷۳	هر چه آغاز می‌شود پایانی دارد

اوکائر را در سال ۱۳۶۵ شناختم، آن هم به طور اتفاقی. به دوستی سپرده بودم که قصد دارم کاری را در حوزه ادبیات داستانی ترجمه کنم، آن هم برای نخستین بار. به شدت به این حوزه علاقمند بودم، علاقه‌ای که از علاقه به جهان ادبیات ناشی می‌شد. دغدغه‌ی نوشتن به زبان فارسی لحظه‌ای رهایم نمی‌کرد ولی از آن جا که نیمی از رشته‌ی تحصیلی و تخصصی‌ام ترجمه بود، به ناچار به ترجمه روی آوردم. دوست خوب کتابی را برایم آورد که رمانی از نویسنده‌ای به نام فلانری اوکائر در آن به چاپ رسیده بود. این رمان، همان رمان Wise Blood این نویسنده بود. من بی آن که هیچ‌گونه آشنایی قبلی با نویسنده‌اش داشته باشم یا درباره‌ی او چیزی خوانده باشم، رمان را خواندم. رمانی بود تلخ، دارای شخصیت‌های غیرعادی با رفتارهای عجیب و غریب و غیرمعمول و درونمایه‌ای آمیخته به عناصر گوتیک و پارانورمال و وقایع غیرعادی و حتی غیرواقعی. بلافاصله بعد از خواندن رمان، تصمیم گرفتم آن را ترجمه کنم، باز هم بی آن که در مورد خود نویسنده چیزی بدانم یا پژوهشی بکنم. به شکلی غیرعادی با شخصیت‌های عجیب و غریب و بدتر از آن با درونمایه‌ی پیچیده، نیمه فلسفی، نیمه عرفانی و پایان تلخ و دردناک آن احساس نزدیکی می‌کردم، گویی با تمام وجودم دغدغه‌های ذهنی شخصیت‌ها و رفتار و کردار عجیب آن‌ها را لمس و درک می‌کردم. و بدین سان بود که رمان را ترجمه کردم

و از آن جایی که ترجمه‌ی واژه به واژه‌ی عنوان کتاب چیزی می‌شد به نام «خون عاقل» که در زبان فارسی نه دلنشین بود نه رساننده‌ی محتوا و روح داستان، نام «شهود» را که به معنی حس درونی یا چیزی شبیه به آن بود، حسی که به ویژه یکی از شخصیت‌های رمان، مدعی داشتن آن بود، بر آن گذاشتم. در حین ترجمه‌ی کتاب مطالبی در مورد خود فلانری اوکانر خواندم و با خواندن نظرات منتقدان ادبی مطرح جهان به ویژه آمریکا، به بزرگی و منحصر به فرد بودن این نویسنده پی بردم، هرچند که در آن زمان دریافت اطلاعات در مورد نویسندگان مختلف به راحتی و سادگی دهه‌ی اخیر که از طریق اینترنت انجام می‌گیرد، میسر نبود. در آن روزها چاپ کتاب به ویژه در زمینه ادبیات داستانی، نه تنها کار ساده‌ای نبود بلکه به دلیل محدودیت‌های وزارت ارشاد هیچ ناشری رمانی را از مترجمی برای انتشار نمی‌پذیرفت. مجبور شدم خودم نسخه‌ی دست‌نویس ترجمه را به وزارت ارشاد ببرم و در کمال نوامیدی به کمیته‌ی حمایت از مؤلفین و مترجمین بسپارم و درخواست مجوز چاپ کنم. از سر خوش شانسی ظاهراً کتاب به دست کسی سپرده شد که اهل ادبیات بود و او هم از کار این نویسنده خوشش آمده بود و در نتیجه با تمام محدودیت‌های کاغذ و مجوز در آن سال‌ها، به این کتاب مجوز چاپ دادند که آن را به ناشری سپردم و به این ترتیب بود که کتاب «شهود» و فلانری اوکانر به جامعه‌ی ادبی معرفی شد. چیزی نگذشت که با خواندن داستان‌های کوتاه این نویسنده، متوجه غنی بودن و خاص بودن آن‌ها شدم و تصمیم به ترجمه‌ی پاره‌ای از داستان‌های او گرفتم. مجموعه داستان «شمعدانی» محصول این تلاش بود. بسیاری از اطرافیانی که می‌شناختم به هیچ وجه با کارهای اوکانر ارتباط برقرار نکردند و حتی با خواندن آن‌ها اخم درهم کشیدند، اما کسانی که با ادبیات مدرن، غنی و درونمایه‌های نمایانگر

سردرگمی انسان امروزی، آشنایی بیش‌تری داشتند، از آن استقبال کردند. فلانری اوکانر در ۱۹۲۵ در ساوانای جورجیا به دنیا آمد و در ۳۹ سالگی به مرض لوپوس درگذشت. بنابراین در این عمر کوتاه فقط توانست دو رمان و حدود ۳۱ داستان کوتاه بنویسد که همین حجم نسبتاً اندک کار نیز اثری ماندگار بر ادبیات آمریکا به جای نهاد. در ۱۹۷۲ یعنی هشت سال پس از مرگش، مجموعه داستان‌هایش با عنوان (The Complete Stories) جایزه‌ی کتاب ملی (National Book Award) را دریافت کرد، جایزه‌ای که معمولاً به نویسنده‌ای در قید حیات اعطاء می‌شود، اما داورها اثر اوکانر را چنان ارزشمند دانستند که به طور استثنایی این جایزه را به خاطر موفقیت‌های ادبی او در طول حیاتش به این مجموعه اعطاء کردند. در ۱۹۷۹ کتاب «عادت بودن» (The Habit of Being) که در واقع مجموعه نامه‌های اوکانر بود که توسط سلی فیتزجرالد (Sally Fitzgerald) ویرایش و به چاپ رسید، نقدهای تحسین‌آمیزی از آثار او را به دنبال داشت. این نامه‌ها تا حد زیادی زندگی اوکانر را در شهر میلجویل (Milledgeville) جایی که او سال‌های آخر عمرش را در آن سپری کرد، و از همه مهم‌تر عقاید عمیق مذهبی او را به تصویر می‌کشد. برای نخستین بار خوانندگان آثار او توانستند، در پس داستان‌های هولناک و تکان‌دهنده‌ی او، شخصیت رئوف و بدله‌گو و خرد سرشار از قاطعیت نویسنده را ببینند. این مجموعه نامه‌ها نیز موفق به دریافت جوایز بسیاری شد.

در مقاله‌ای که مدتی پیش به درخواست یکی از نشریات در مورد اوکانر نوشتم، درباره‌ی او چنین گفتم: «اوکانر جورجیایی خود را همان‌قدر کاتولیک می‌دانست که جنوبی. او اذعان داشت که فرهنگ بومی از یک طرف و مذهب از طرف دیگر بر مقاله‌هایی که با عنوان‌های «رمان‌نویس کاتولیک

در جنوب پروتستان» و «نویسنده بومی» در سال ۱۹۶۳ نوشت، تأثیر بسزایی داشت. هرچند معرفی قهرمان اولین رمانش «شهود» به عنوان «جوانی که به‌رغم خواست خود مسیحی است» یا نمایش سرگردانی در زندگی شخصیت‌های داستان‌ها یا اشاره‌های مکررش به انجیل، همه بیانگر عمده بودن نقش مذهب در نوشته‌های او است، اما به دور از انصاف است که نوشته‌های او را به قالب‌های «مذهبی» یا «جنوبی» محدود کنیم. باز بی‌انصافی است اگر آن‌ها را فقط نمونه‌هایی بسیار خاص از ادبیات گروتسک بدانیم. اوکانر در مقاله‌ی خود به نام «جنبه‌هایی از هنر گروتسک در ادبیات جنوب» نوشت: «برای تشخیص یک فرد غیرعادی، ابتدا بایستی از انسان کامل درک نسبتاً درستی داشت.» او رسالت خود و نویسندگان دیگر را چنین می‌دید: کوشش برای دستیابی به لایه‌های زیرین هستی انسان تا قلمرویی که «مورد نظر پیامبران و شاعران بوده است.»

اوکانر سخت جنوبی است؛ زیبایی‌اش سرشار از اصطلاحات و کنایات عامیانه‌ی مردم جنوب است، زبان عامیانه‌ی کشیشانه که آمیزه‌ایست از تکه‌هایی از انجیل و زبان پرطمطراق موعظه‌ها و خطابه‌هایی سرشار از وعده و تهدید. او بی‌گمان، نویسنده‌ایست مذهبی که برخلاف بسیاری از نویسندگان، نه عشق که رنج را رمز دستیابی به حقیقت می‌داند و رنج را با خشونت تمام به نمایش می‌گذارد. اما در پایان، چنین می‌نماید که از ریاضت و رنج به شهود می‌توان رسید و به عشق. برخلاف تصور رایج، اوکانر اصالت یک انسان را در ناکامی و ناتوانی او در رسیدن به خواست‌هایش می‌داند. از نظر او اراده‌ی آزاد نه به معنای یک اراده، بلکه به معنای برخورد اراده‌ها در یک فرد است. او در یادداشت خود بر کتاب شهود چنین می‌نویسد: «شهود داستانی است کمیک درباره‌ی جوانی که به‌رغم خواست خود مسیحی است

و به همین خاطر بسیار جدی است زیرا همه‌ی داستان‌های کمیک که از خوبی بهره‌ای دارند، باید به مسأله‌ی مرگ و زندگی بپردازند. شهود را نویسنده‌ای نوشته است که اهل نظرپردازی نیست، اما بی‌گمان سرشار از شور و شیفستگی بوده است. ایمان به مسیح که برای برخی مسأله‌ی مرگ و زندگی است، برای خوانندگانی که آن را چندان مهم نمی‌پندارند، مایه‌ی گمراهی است. از نظر آنان، اصالت هیزل موتس در تلاش وی برای رهایی از موجود سمجی نهفته است که در اعماق ذهن او به این شاخ و آن شاخ می‌پرد. از نظر نویسنده، اصالت هیزل در ناکامی وی در این رهایی نهفته است. به راستی می‌توان اصالت یک انسان را در ناکامی و ناتوانی وی در رسیدن به خواست‌هایش یافت؟ به گمان من غالباً چنین بوده است. زیرا اراده‌ی آزاد نه به معنای یک اراده، بلکه به معنای برخورد اراده‌ها در یک فرد است. آزادی به آسانی قابل درک نیست. آزادی راز است. رازی که از یک رمان، حتی نوع کمیک آن، تنها می‌توان انتظار داشت که آن را پیچیده‌تر سازد». همین جملات به خوبی نشان می‌دهد که اوکانر برخلاف پاره‌ای از خوانندگان و منتقدان که او را فردی سخت مذهبی می‌دانستند، و به رغم قوی بودن باورهای کاتولیکی در او، نه تنها تعصب خاصی در زمینه‌ی مذهب خود ندارد بلکه آن را یکی از دغدغه‌های ذهنی انسان امروزی می‌داند، انسانی که نمی‌تواند و نمی‌داند چگونه خود را از دام این دغدغه و سردرگمی‌های ناشی از آن برهانند. البته اوکانر حتی در زندگی شخصی‌اش همواره به وجدان مسیحی و کلیسای خود وفادار ماند، اما دلیل شهرتش، نمایش هولناک‌ترین تردیدها، وسوسه‌ها و فراموشی‌ها در جهان مدرن است. داستان‌های اوکانر همه راجع به خصلت‌ها و رفتارهای شگفت‌انگیز مردان و زنان غیرعادی جامعه است. خصلت‌هایی که گوناگون و متنوع‌اند، اما چنان با ظریف‌ت و باریک‌بینی بازگو شده‌اند که

حتی تیزبین‌ترین نویسندگان را نیز غافلگیر می‌کنند.

مجموعه‌ی آثار او کانر با توصیف‌های متداول در تقابل‌اند. گرچه بسیاری از داستان‌هایش از دنیای روزمره و آشنا شروع می‌شوند و در این جهان واقعی جریان می‌یابند، به طور مثال در یک تعطیلات خانوادگی یا اتاق انتظار یک پزشک، بی‌تردید نمی‌توان آن‌ها را واقع‌گرا نامید، یا دست‌کم مفهومی از واقع‌گرایی جنوبی را به آن‌ها اطلاق کرد که در داستان‌های ویلیام فاکنر یا ارسکین کالدول به چشم می‌خورد. به طور مثال، فاکنر با زبان تمثیلی خود، باور اساطیری به مذهب را در شخصیت‌هایش نشان می‌دهد و مشکلات منطقه‌ای آن‌ها را با حضور خاموش اما تأثیرگذار مذهب تبدیل به موضوعی جهانی می‌کند، اما مذهب برای او کانر شخصی‌تر، جدی‌تر و محتوایی‌تر است. او کانر از آثار نویسندگان جنوبی، کارهای فاکنر و کالدول و نیز ادورا ولتی، کارولین گوردون و کاترین آن پورتر را به خوبی خوانده بود و بیش‌ترین تأثیر را فاکنر و پورتر بر او گذاشته بودند.

او نویسنده‌ای دقیق و منضبط بود و در طول حیات ادبی کوتاهش خود را مجبور می‌کرد که از صبح تا ظهر بدون وقفه بنویسد. شاید به این دلیل که از پیشرفت بیماری خود و مجال اندکی که برایش مانده بود باخبر بود. او حتی در سال‌های آخر عمر که بالوپوس دست و پنجه نرم می‌کرد، با همان انضباط و وسواس همیشگی به کار خود ادامه می‌داد. لهجه‌ی جنوبی را به خوبی می‌شناخت و دارای طبعی ظریف سرشار از طنز و موقعیت‌های کمدیک بود و با ترکیبی از این مهارت‌ها، پاره‌ای از بهترین داستان‌های طنز ادبیات آمریکا را به رشته‌ی تحریر درآورد. به مانند کمدی الهی دانته، طنز تلخ و تیره‌ی او کانر آگاهانه بر آن است تا با جسارت هرچه تمام‌تر بر گناهان نابخشودنی انسان و نیاز او به شفقت الهی تأکید ورزد. حتی شخصیت‌های داستانی‌اش مثل (تام

تی. شیفلت، مری گریس، هوپ ول، خانم کوپ) همه اغلب نشانه‌های طعن‌آمیزی از خلأیی روحانی دارند و تقلایشان برای دستیابی به آرامش باطنی و مذهبی به مضحکه می‌انجامد. اوکانر کاتولیکی جنوبی بود. داستان‌هایش عمدتاً در ارتباط با پروتستان‌های بنیادگراست که او بسیاری از آن‌ها را به خاطر صداقتشان برای جستجوی حقیقت می‌ستود. انتشار مقاله‌ها و سخنرانی‌های او با عنوان (راز و آداب و رسوم، ۱۹۶۹) و چاپ کتاب (The Habit of Being) در ده سال بعد، ارتباط تنگاتنگ بین برخورد داستانی اوکانر با مسئله جستجوی خدا و کاوش برای تقدس در زندگی شخصی خود به نمایش می‌گذازد.

زندگی اوکانر نیز به مانند آثارش عجیب بود. ذهنیت و طرز فکر و عادات او در نامه‌ها و مقالاتی که پس از مرگ او جمع‌آوری شده‌اند نمایانگر ویژگی‌های اوست. صدها رساله دکتری و تجزیه و تحلیل‌های منتقدانه و نیز کتاب‌های فراوانی در تحلیل سطر به سطر نوشته‌های او و تعمق در موضوعاتی نظیر شفقت، توبه، شیطان، عشق، تعالی و نیروی ویرانگر نوشته شده است.

شخصیت‌های اوکانر از فرقه‌گرایی وازده‌اند، اما جویای رابطه‌ای فردی و بلاواسطه با خدای خویشند. آن‌ها با باورهای خود کنار می‌روند، از مرزهای شک و انکار در می‌گذرند و به ایمانی غریب دست می‌یابند. اوکانر در مورد واقعیت جنوبی زمانه‌ی خود، نگاهی تردیدآمیز و دوگانه داشت، برخلاف نویسنده‌ی تقریباً معاصر خود، ادورا ولتی، آرمان‌های مبارزه برای حقوق مدنی را به‌کندی و با بدبینی می‌پذیرفت، هرچند که سرانجام عدالت ذاتی و بنیادی آن را درک کرد. مردم برای او مهم بودند، نه طبقات و نژادها و با شخصیت‌های سیاه‌پوست خود با همان عشق و شفقتی

برخورد می‌کرد که با شخصیت‌های سفیدش.

در پایان این مقدمه باید بگویم یکی از مشکلات ترجمه‌ی داستان‌های اوکانو به فارسی، برگردان لهجه‌ی جنوبی اوست که در اغلب داستان‌هایش در گفتگ‌های بین شخصیت‌ها به کار برده می‌شود و این کار را برای مترجم مشکل و تقریباً غیرممکن می‌سازد. این لهجه که در داستان‌ها با کلمات و عبارات مثله شده و بریده بریده خود را نشان می‌دهد به راحتی و حتی با جستجو در فرهنگ‌های معمول معانی واژه‌ها قابل فهم نیستند و طبیعتاً ترجمه‌ی آن‌ها نیز به دشواری صورت می‌گیرد. امید من آن است که حداقل اندکی از پس آن برآمده باشم و منظور نویسنده را رسانده باشم.

مترجم